

آکمه ایسم* رضا سید حسینی

۴۷ این عنوان از کلمه یونانی Akmé به معنی شکفتگی و کمال گرفته شده است و به نهضتی اطلاق می شود که در سال های ۱۹۱۲ الی ۱۹۱۴ در سن پترزبورگ با گردهم آمدن شش شاعر به وجود آمد. این شاعران عبارت بودند از نیکلای گومیلیوف، همسرش آنا آخمتووا، سرگی گورودتسکی، اوسپ ماندلشتام و دو شاعر دیگر. در سال ۱۹۱۱ گومیلوف شاعرانی را که می خواهند از قید رهبری و ایوانف شاعر سمبولیست رها شوند دور خود جمع می کند و یک «کارگاه شاعران» تشکیل می دهد که چاپخانه و مؤسسه نشر نیز در کنار خود دارد و جلسات منظم شاعران در کاباره «سگ ولگرد» تشکیل می شود. سپس اعضاء مشهورتر این کارگاه که نامشان در بالا آمد، عنوان «آکمه ایست» به خود می دهند و مبارزه با عرفان سمبولیسم را آغاز می کنند. سه بیانیه برای آکمه ایسم نوشته می شود که دو بیانیه اولی از گومیلیوف و گورودتسکی است که در ژانویه ۱۹۱۳ در شماره اول مجله آپولون منتشر می شود، اما بیانیه سوم را که عنوان آن سحرگاه آکمه ایسم (Utro Akmeizma) است، اوسپ ماندلشتام نوشته است که مقاله ای سنگین و ظریف است و انتشار آن به عنوان بیانیه برای عامه

مردم امکان پیدا نمی‌کند. این مقاله سرانجام، شش سال بعد یعنی در سال ۱۹۱۹ منتشر می‌شود.

برای آکمه‌ایست‌ها اثر هنری صددرصد به دنیای محسوس تعلق دارد که باید آن را دوست داشت و به ویژه موجودیت شگرف آن، یعنی موجود انسانی و واقعیت‌های درونی او را (آخمتاوا)، آثار برجسته فرهنگ جهانی را، شهرها و کلیساهای جامع را (ماندلشتام) گیاهان و گل‌ها و حیوانات وحشی و کاشفان شجاع را (گومیلیوف)، نیروهای طبیعت را (گورودتسکی).

و گورودتسکی معتقد بود که باید اسم نهضت را «آدامیسم» Adamisme (به معنی برداشت محکم و مردانه از زندگی) گذاشت، ماندلشتام عقیده داشت که باید در بوطیقای آکمه ایستی جایگاه اصلی را به «کلمه» داد: کلمه - تصویر، کلمه - صدا، کلمه - معنی. اندیشه‌های آکمه‌ایستی نخست در نامه‌هایی



آخمتاوا در آغاز دهه بیست.

در باب شعر روسی از گومیلیوف بیان شد که از سال ۱۹۱۱ تا ۱۹۱۴ در مجله آپولون منتشر شدند و نیز در مقاله‌ای از او تحت عنوان «کالبد شکافی شعر» (۱۹۲۱)، و بالاخره در سلسله مقالاتی که ماندلشتام بعد از جنگ نوشت و در سال ۱۹۲۸ در مجموعه‌ای گردآوری شد.

آکمه‌ایسم نوعی انقلاب در سلیقه است: در برابر سمبولیسم آلمانی، از زیبایی فرانسوی، وضوح لاتینی و شجاعت انگلیسی دفاع می‌کند. حمله متقابل سمبولیست‌ها و نیز رقابت پر سروصدای فوتوریست‌ها سبب شد که بحرانی در کارگاه شاعران پدید آید به طوری که در دسامبر ۱۹۱۳ آخمتاوا و ماندلشتام پیشنهاد انحلال آن را دادند. در ۱۹۱۴ گومیلیوف به جبهه رفت. پس از پایان جنگ، در تابستان ۱۹۱۸ به پتروگراد برگشت، از همسرش (آنا آخمتاوا) جدا شد و بدون شرکت آکمه‌ایست‌های دیگر، دومین کارگاه شاعران را (به اتفاق ایوانف و چند نفر دیگر) تشکیل داد و نیز تحت حمایت ماکسیم گورکی، آموزشگاهی برای شاعران جوان تشکیل داد. اما او به ظن قوی اشتباهاً به همکاری با گروه ۶۱ نفری که برای سرنگونی رژیم کمونیستی توطئه کرده بودند متهم شد و همراه آنان تیرباران شد.

همسر او آنا آخمتاوا، که شعرش در عین بهره‌مندی از زیبایی کلاسیک دارای تصاویر بسیار

روشن و ملموس و حتی گاهی مضامین ترانه‌های عامیانه است و در آنها درون‌نگری رئالی بالحن عرفانی درهم آمیخته است، یکی از بزرگ‌ترین و محبوب‌ترین شاعران معاصر شوروی شمرده می‌شود. وی ظاهراً چیزی از انقلاب نمی‌فهمید، لحن غنایی اندوهبار اشعارش، در عین حال به نوعی حال و هوای جنگ داخلی را داشت. اما با همه اینها هرگز به فکر مهاجرت نیفتاد. به سکوت طولانی محکوم شد، به تاشکند تبعید شده بود و سال‌ها اشعاری را به آنکه امید چاپ شدن داشته باشد روی هم انباشت، فقط در دوران حمله آلمان نازی، احساسات میهن پرستانه‌اش به جوش آمد و شعری با عنوان باد جنگ ۱۹۴۴-۱۹۴۰ اسرود که در سال ۱۹۴۶ با سانسور منتشر شد. سرانجام پس از بیستمین کنگره حزب کمونیست، منتحی از اشعار غنایی خود را در ۱۹۶۱ و نیز شعری قهرمان را در سال ۱۹۶۳ انتشار داد.

گورودتسکی از «کارگاه شاعران» سر در آورده بود و با آثاری نظیر چند جریان ادبیات معاصر روس (۱۹۱۳) و چوبدست گل کرده (۱۹۱۴) به صورت نظریه پرداز آکمه ایسم درآمد. او پس از انقلاب به مضامین اجتماعی علاقه پیدا کرد و حتی داستان‌های منثور نوشت و اوپرا نامه‌ها و اشعار میهنی نیز سرود.

اما تواناترین و با فرهنگ‌ترین شاعران آکمه ایست، اوسپ ماندلشتام بود. او نیز شعری بسیار قوی، آهنگین، پیچیده و دشوار و آکنده از ارجاعات فرهنگی داشت. اما در سال‌های آخر زندگی کوتاه خود پیوسته از تبعیدی به تبعید دیگر رفت. در این میان به کارهای تجربی و نوشتن انواع مختلف ادبی به نثر در موضوعات مختلف پرداخت از این قرار: حسب حال، در هیاهوی زمان (۱۹۲۵)، تجربه صورروایی تازه در مهر مصری (۱۹۲۸) و سفر به ارمنستان (۱۹۳۳) و اندیشه‌های انتقادی در پیرامون شعر (۱۹۲۸) و گفتگو درباره دانتی (که در سال ۱۹۳۰ نوشته شده بود و در ۱۹۶۷ چاپ شد) و بالاخره اشعار سال‌های تبعید در دفترهای روزن (۱۹۳۷-۱۹۳۵) که در آستانه آخرین دستگیری سرود و در سال ۱۹۳۸ در یکی از اردوگاه‌های کار اجباری درگذشت.

آکمه ایست‌ها که وضوح لحظه را به فضای بی‌ثبات و مبهم سمبولیسم ترجیح داده بودند، دنیایی منظم‌تر اما محدودتر آفریدند که قدرت نوجویی فوتوریسم را نداشت؛ دوران رواج آکمه ایسم به عنوان مکتب هم بسیار کوتاه بود، اما وجود شاعران بزرگ در این مکتب تأثیر آن را در ادبیات جهان پایدار کرد بخصوص که ماندلشتام و پاسترناک و نیز مایاکوفسکی شاعر بزرگ دیگر آن عصر که فوتوریسم روسی را پایه گذاشته بود، خود جزو حلقه زبانشناسی مسکوب بودند که به کارهای جدی تئوریک درباره شعر و ادبیات پرداخت و فرمالیسم روس را پایه گذاشت.

گفتنی است که آکمه ایسم در آغاز کار، در سال ۱۹۱۴ از سوی منقدان و جامعه شناسان مارکسیست به خوبی استقبال شده بود (شاید به این سبب که در مخالفت آن با عرفان سمبولیستی نوعی ماتریالیسم رامی دیدند)، اما پس از انقلاب به آن عنوان «ادبیات اشراف و زمینداران» دادند و محکومش کردند. و ماندلشتام باشهامتی که جانش را بر سر آن گذاشت در سال ۱۹۳۷ اعلام داشت که «من نه مرده‌ها را انکار می‌کنم و نه زنده‌ها را». و آکمه ایسم را «حسرت فرهنگ جهانی» نامید. موج بدگویی و تهمت زدن به آکمه ایسم (و نیز به فرمالیسم) در سال ۱۹۴۵ با گزارش ژدانف به اوج خود رسید.

نمونه‌هایی از آثار شاعران آکمه‌ایست

آنا آخماتووا

چرا این قرن بدتر از قرن‌های دیگر است
شاید از این رو که غرق در اضطراب
روی سیاه‌ترین زخم خم شده است
بی آنکه بتواند درمانش کند.

در غرب، خورشید زمینی هنوز پرتوافکن است
وزیر اشعه‌اش بام‌های شهر می‌درخشند
اینجاست سقیدپوش بر درها صلیب می‌کشند
و آهسته کلاغ‌ها را صدامی کند.

حال که

از اوسپ ماندلشتام

حال که نتوانستم دست‌هایت را برای خود نگه دارم
حال که به لب‌های ابریشم و نمکت خیانت کردم

باید در آکرویل منتظر صبح باشم.
از گریه های ستون های باستانی چقدر بیزارم!

آخائی هادر تاریکی اسب شان را آماده می کنند
سوهان بادندانه هایش جدارها را می ساید
هیچ راهی نیست که جشن خون نگیرند،
هیچ نامی، صدائی، اثری از تو نیست.
چگونه توانستم، چگونه، که بازگشتت را باور کنم؟
چرا با شتاب از تو جدا شدم؟
هنوز خروس نخوانده است، روز نیست،
و تبر آتش هنوز به کار نیفتاده است.

جدارها را گریه صمغ مروارید نشان کرده است
و شهر اسکلت چوبی خود را شناخته است
اما خون به هنگام حمله فواره زده و جادو
جنگجویان را در خواب، سه بار افسون کرده است.
«تروا»ی مهربان کجاست؟ حرم سرا و شاه کجاست؟
ویران خواهد شد، ای پر یام، کبوتر خان بلند
و از هر پیکانی تا پیکان دیگر رگباری از چوب فرو می ریزد
و چوب های دیگری مانند درخت فندق از زمین بالا می روند.

ستاره پنهان شده است، دوخت بی درز،
سپیده دم، پرستوی خاکستری به شیشه خورد
و روز، همچون گاوی که روی کاه بیدار شود،
در میدان آکنده از خواب، خود را می رهاند. ♦♦♦

